

بحران کمیته هماهنگی و ضرورت پیشروی

محمد حسین

هشتم آبان ماه هشتاد و شش

با گذشت زمان دوگرایش درونی کمیته هماهنگی بیش از پیش از هم متمایز شدند و در مقابل یکدیگر صرف آرایی کردند. در ابتدای شکل گیری کمیته هماهنگی، ظاهراً بر همه متشکل کردن کارگران و اینکه این کمیته می خواهد بستر ساز ایجاد یک تشکل فراگیر باشد روشن بود و اختلافات در این مورد نیز نمی توانست مشکل ساز باشد. اما با تبیین نظری دیدگاههای آقای حکیمی، روشن شد که اختلافات جدی تر از آنچه تصور میشد هستند. به طور خلاصه بنیانهای نظری گرایش اقلیت (حکیمی) را می توان بر مبنای این چند مورد شناخت. ۱- تشکل ضد سرمایه داری ظرفی است که می تواند همه کارگران را بسیج نماید تا در تمام عرصه ها به جدال با سرمایه داری بپردازد و در نهایت تا سوسیالیسم پیش برود ۲- در نتیجه همه احزاب و گروههای سیاسی و به طور مشخص حزب طبقه کارگر، نه تنها ضرورت خود را به عنوان تشکل رهبری کننده طبقه کارگر از دست می دهد بلکه سد راه تکامل مبارزه طبقه کارگر و پیشروی به سوی سوسیالیسم میباشد. ۳- این دیدگاه با توجه به اینکه همه گرایشهای دیگر در جنبش کارگری را به نوعی ایدئولوژیک ارزیابی می کند و برای هیچیک ارزش و اعتباری قائل نیست، در نهایت و عملاً نه با همکاری، تجمع و اتحاد بین فعالین رادیکال جنبش کارگری بلکه به تنهایی و در یک مقطع زمانی با فراخوان به اعضای وقت کمیته هماهنگی تشکیلات ضد سرمایه داری را میخواد ایجاد نماید.

در جریان مباحث درونی و علنی که در مقابل این گرایش تا کنون انجام گرفته است می توانیم به ترتیب به مباحث زیر اشاره نماییم.

تشکل فراگیر طبقه کارگر، تشکلی است که همه کارگران را می تواند در بر بگیرد (کارگران مذهبی و غیر مذهبی، کارگران با سواد و بی سواد، کارگران سیاسی و غیر سیاسی، کارگران محافظه کار و تندرو، کارگران پیشرو و عقب مانده و....). ایجاد چنین تشکلی بر مبنای ابتدایی ترین و به روزترین مطالبات کارگران ممکن میگردد. آقای حکیمی در مقاله ای به نام "کشاکش دو رویکرد در کمیته هماهنگی...." در مورد نگاه دو گرایش موجود چنین می گوید:

"فعال جنبشی، ضمن آنکه مبارزه اقتصادی- سیاسی کارگران را یک کلیت واحدی می داند، در مقام عمل، برخلاف فعال فرقه ای، از مبارزه اقتصادی کارگران شروع می کند."

درواقع کارگرانی که هنوز به چنان سطح و شرایطی نرسیده اند که در مقابل مجموع سیستم سرمایه داری بایستند و مبارزاتشان به طور مشخص برای دستمزد عقب افتاده و یا افزایش دستمزد و یا علیه اخراجها و ... است را می توان در چنین تشکلی سازماندهی نمود. این مسئله نه بر اساس اراده و خواست ما یا این جریان و ان گرایش بلکه بر مبنای واقعیتی جاری و ملموس است که برای هر انسان بی غرضی مبرهن می باشد. هزاران و میلیونها کارگر ایرانی که زندگیشان در جدال با سرمایه داری است و برای ابتدایی ترین مطالبات طبقاتیشان مبارزه میکنند نمونه بارز این مسئله

اند، یعنی همه این کارگران در تضاد دائم با کارفرمایان خود برای این مطالبات ابتدایی گاه و بیگاه وارد کارزار می شوند اما این مبارزات به چنان مدارج و سطحی نرسیده که به تمامی بتواند خود را در مقابل سرمایه داری قرار دهد و به عبارتی دیگر با مطالبه نابودی سرمایه داری وارد کارزار گردد. تجمع کارگران نیشکر هفت تپه را در نظر بگیریم. این کارگران که چندین ماه دستمزد دریافت نکرده اند با مطالبه دریافت دستمزد عقب افتاده شان وارد کارزار شده و دست به اعتصاب و تجمع زدند. بله این به راستی مبارزه ای علیه سرمایه داری است که دستمزد کارگران را پرداخت نکرده و آنها را شدیداً تحت فشار قرار داده است. اما آیا این مبارزه به تمامی سرمایه داری را زیر سوال برده و مطالبه نابودی سیستم سرمایه داری در دستور کار آن است؟ در واقع مبارزه کارگران نیشکر هفت تپه فاصله زیادی تا مطالبه سرنگونی خواهی و نابودی سیستم سرمایه داری دارد. هر چند که این مبارزه را نیز باید جزئی از روند کلی مبارزه برای نابودی سرمایه داری دانست و بر همین مبنا نیز با تمام توان نه تنها در آن باید شرکت کرد بلکه به تمامی باید سعی در ارتقا و سازماندهی آن داشته باشیم. همه ما فعالین جنبش کارگری می توانیم دهها نمونه از این دست را که طی سالهای گذشته اتفاق افتاده را بیاد بیاوریم. مبارزه کارگران الکتریک رشت برای دستمزدهای عقب افتاده، مبارزه کارگران کفش ملی در مقابل اخراج دسته جمعی، مبارزه کارگران ایران خودرو برای پرداخت اضافه کاری های قبل از عید، بستن جاده ها به خاطر تعطیلی دهها کارخانه، مبارزه کارگران چیت قائم شهر به دلیل تعطیلی کارخانه و چیت کرج به دلیل عقب افتادن چند ماه دستمزد و... از جمله مواردی است که همه ما با آنها برخورد داشته و داریم. اساساً مبارزه طبقه کارگر بر مبنای همین شرایط اقتصادی است که با آن دست به گریبان است. اما این جدال در همین محدوده اقتصادی نیز گسترش نیافته و نمی توان آنرا همه جانبه ارزیابی نمود، یعنی اینکه چرا کارگران کارخانه هایی که عمدتاً دستمزدشان عقب افتاده و یا تعطیل شده اند برای مطالبه شان به خیابان می آیند و چرا کارخانه ها و صنایع بزرگ بسیار کمتر دست به اعتصاب و اعتراض می زنند. این واقعیت بیانگر این مسئله است که سطح مبارزه کارگران هنوز در حدی است که کم و بیش به آب باریکه خود دلخوش می کنند و یا حد اقل به نسبت کارگرانی که برای دستمزدهای معوقه پا به میدان می گذارند مبارزه نمی کنند. ما به خوبی می دانیم که همه میلیونها کارگری که در زیر بار کار کمرشان خم شده شدیداً تحت فشارند اما این به تنهایی کافی نیست و ضرورت تکامل مبارزات و ارتقا آنها شدیداً حس می شود. بله این واقعیت را باید پذیرفت که اگر فقر به تنهایی باعث انقلاب می شد، کارگران همیشه باید در حال انقلاب کردن بودند. پس اختلاف بر سر این نیست که ما از مبارزه سیاسی شروع می کنیم و آقای حکیمی از مبارزه اقتصادی، بلکه اختلاف بر سر این است که ما می خواهیم مبارزه اقتصادی را گسترش دهیم و از حد مطالبه دریافت دستمزد عقب افتاده و یا افزایش دستمزد به مبارزه همه جانبه اقتصادی و در نهایت به مبارزه سیاسی که کل سیستم و مناسبات سرمایه داری را زیر سوال می برد ارتقا دهیم. اختلاف بر سر این است که حکیمی می خواهد در یک مبارزه اقتصادی بسیار محدود باقی بماند اما ما می خواهیم از آن فراتر برویم او می خواهد که در یک تشکل که فقط برای افزایش دستمزد مبارزه می کند درجا بزند اما ما خواهان بکارگیری تمام امکانات و تشکلهایی هستیم که در جهت منافع کارگران می توانند عمل نمایند. پس پارامترهای دیگری نیز در کارند که باید آنها را دید از جمله این واقعیت است که طیفهای مختلفی در طبقه کارگر و در شرایط مختلفی در حال حاضر وجود دارند و فعالین جنبش کارگری بر این مبنا تلاش دارند تشکیلاتی

کارگری ایجاد نمایند که ابتدایی ترین و به روز ترین مطالبات را بیان نماید تا هر چه بیشتر بتواند کارگران را جذب نماید. این تشکل باید مطالبات به روز کارگران و مبارزات خودبخودی و پراکنده آنها را سازماندهی نماید و در واقع چند گام جنبش کارگری را به جلو ببرد. اما آیا این تشکل ظرفی است برای رسیدن به سوسیالیسم؟ اگر بخواهد چنین وظیفه ای را به دوش بکشد ضروری است نه تنها مطالبات به روز کارگران را بیان کند بلکه همه مطالبات اقتصادی و حتی سیاسی را در دستور کار باید قرار دهد. یعنی به تمامی لازم است که سرمایه داری و ماشین دولتی انرا مورد تهاجم قرار دهد و این دیگر یک تشکل فراگیر کارگری علنی در این شرایط نیست بلکه یک حزب سیاسی است. اما اینکه چرا این تشکل ظرفیت این را ندارد تا وظیفه مبارزه علیه تمام سیستم سرمایه داری را به دوش بکشد از همین واقعیت ساده ناشی می شود که، اگر بخواهد تشکیلاتی سرنگونی خواه و با برنامه کاملا سوسیالیستی باشد و به صراحت در راستای متلاشی نمودن دستگاه دولتی و انجام انقلاب و نابودی تمام سرمایه داری عمل کند، دیگر کارگرانی که فقط مطالبه اقتصادی محدودی دارند و ظرفی برای آن مبارزه می خواهند را نمی توانیم جذب کنیم و هم چنین تشکلی نمی تواند فعالیت علنی و یا حد اقل نیمه علنی همانند تشکیلاتهای کارگری موجود داشته باشد. بر همین مبنا و واقعیت است که حزب طبقه کارگر ضرورت می یابد و تشکیلاتی باید وجود داشته باشد که همه مطالبات اقتصادی و سیاسی را مطرح نماید و تبلیغ کند تا طیف پیشرو جنبش کارگری را تحت تاثیر قرار داده و جذب نماید. تصور اینکه وجود حزب طبقه کارگر ضرورتی ندارد، در واقع قرار دادن وظایف آن بر عهده تشکیلات کارگری فراگیر است و یا کوتاه آمدن از مطالبات همه جانبه طبقه کارگر برای نابودی کل سرمایه داری و دم و دستگاه آن می باشد. شاید این سوال پیش آید که پس حزبی که قادر نیست تمام کارگران را بسیج نماید به چه کاری می آید؟ حزب طبقه کارگر چون تمامی نظام سرمایه داری را زیر سوال می برد در چنین موقعیتی کارگران کمونیست را بسیج می نماید اما با پیشروی جنبش و رشد مبارزه طبقاتی قادر خواهد بود هزاران کارگر و حتی میلیونها نفر را بسیج نماید و بر علیه سرمایه داری جهت دهد. مگر در جریان انقلاب روسیه این اتفاق نیفتاد و میلیونها کارگر، سرباز و دهقان را بلشویکها رهبری نکردند؟ و یا مگر در جریان برآمد مبارزات در کردستان کارگران و دیگر مردم با فراخوان به اعتصاب کومله دست به اعتصاب گسترده نزدند؟ آیا این چیزی جز نتیجه فعالیت طولانی و مستمر حزبی در مبارزه طبقاتی کردستان نبوده است؟ بنا بر این دو تشکل حزبی و تشکل توده ای کارگری نه تنها تناقضی با هم ندارند بلکه هر یک در جایگاه خود و در موقعیتی قرار دارند که مکمل یکدیگر و در راستای پیشروی مبارزه کارگرانند. بدون هرکدام از آنها جنبش کارگری دچار لغزش میگردد و با موانع جدی روبرو خواهد بود. اگر طبقه کارگر دارای تشکل توده ای خود نباشد در چنین شرایطی چگونه ممکن است کارگران زیادی را که برای مطالبات روزمره و ابتدایی اقتصادی خود مبارزه می کنند را بسیج نمود و از این وضعیت پراکنده و جدا از هم و ناپیگیری خارج ساخت. و از سوی دیگر اگر مبارزه حزبی طبقه کارگر وجود نداشته باشد چگونه می توان قطب سوسیالیستی ایجاد کرد که هر روز بیشتر و بیشتر ضرورت آن برجسته می گردد. چگونه می توان دائما سرمایه داری را و به تمامی به نقد کشید و کمونیستهای بیشتری را در حزب سازماندهی کرد تا جنبش کارگری را از صدها انحراف و نا آگاهی دور کرد. اگر همه اینها خودبخودی انجام می شد و جنبش کارگری بدون تاثیر از گرایش سوسیالیستی این راه را طی می کرد چه نیازی به حتی یک تشکل کارگری توده ای و یا به قول حکیمی ضد

سرمایه داری بود.

اما نکته ای دیگر که در عمل اقلیت کمیته هماهنگی وجود دارد، به رسمیت نشناختن دیگر گرایشات و تشکلهای کارگری است که در هر قدم کمیته هماهنگی نمود داشته و مانع ایجاد کرده است. اما بهتر است در این باره اول گفته های آقای حکیمی را بشنویم:

"در عرصه عمل نیز، کمیته هماهنگی از یکسو- هر چند به صورت خود جوش و بدون هیچ بر نامه ای برای یاری به کارگران در متشکل شدن به نیروی خود و در عین حال با گوشه چشمی به عضو گیری کارگران برای کمیته- به هر حال در مبارزه کارگران شرکت می کند(از نمونه های شرکت فعالانه کمیته در مبارزات کارگران می توان شرکت آنان در مبارزات کارگران شاهو، کوره های آجر پزی و ایگان، نساجی کردستان، معدنچیان باب نیرو، کارگران شرکت واحد، نساجی پریس، اول ماه مه ۱۳۸۵ در خیابان طالقانی تهران و کارگران یخچالسازی لرستان نام برد) اما از سوی دیگر به مثابه یک گروه سیاسی چپ در عرصه بیرونی با فرا خوان کارگران به پیوستن به خود تجمعات چند ده نفره جدا از توده کارگران برگزار می کند و با گروه های دیگر شورای همکاری ... تشکیل می دهد و در عرصه درونی نیز هم و غم خود را صرف بحث اساسنامه ای و انتخاب هیئت اجرایی و بطور کلی تشکیلات سازی و عضو گیری می کند....." (نقل از همان مقاله)

اما به راستی باید دید که کارنامه اکثریت کمیته هماهنگی و اقلیت آن کدام است و هر یک چه رویکردی در این مدت داشته اند و آیا ادعای آقای حکیمی درست است یا نه؟

در جریان حمایت جهانی از سندیکای شرکت واحد، این گرایش با وجود آنکه در اقلیت هیئت اجرایی بود با اعلام حمایت و حتی دادن یک اطلاعیه مخالفت نمود و متأسفانه اکثریت نیز نتوانست تصمیم به موقعی بگیرد و در نهایت کمیته هماهنگی در کنار مبارزات جهانی در حمایت از سندیکای شرکت واحد قرار نگرفت و در نهایت تبدیل به ناظری بی طرف شد. اما محمود صالحی به طور جدا گانه از این حرکت حمایت و پشتیبانی نمود و در این رابطه بیانیه ای نوشت که همه ما از آن با خبریم و اکثریت کمیته هماهنگی نیز با آن توافق داشت و دارد. در واقع نظر محمود صالحی نه نظر یک شخص بلکه بعنوان کسی که سخنگوی کمیته هماهنگی بود و دارای مقبولیت و محبوبیت است باید در نظر گرفته شود. آقای حکیمی گفته است "کمیته هماهنگی از یکسو..... در مبارزه کارگران شرکت می کند" و در پرانتز همه مبارزات خود بخودی کارگران را آورده و در ادامه گفته "اما از سوی دیگر به مثابه یک گروه سیاسی چپ در عرصه بیرونی با فرا خوان کارگران به پیوستن به خود و تجمعات چند ده نفره جدا از توده کارگران برگزار می کند و با گروه های دیگر شورای همکاری ... تشکیل می دهد." بنا بر این در این مورد طوری عنوان شده است که جناح حکیمی در همه مبارزات کارگران شرکت داشته اند و بر مبنای برهان خلف آن، اکثریت در این مبارزات نقشی نداشته و به دنبال برنامه فرقه ای خود بوده است. اما ببینیم این اتهام تا چه حد پایه و اساس دارد. آیا بهروز خباز به همراه یکی دیگر از رفقا به معدن باب نیرو نرفت و چند روز با وجود تمام مشکلات در مبارزات آنها شرکت نداشت و گزارش تهیه نکرد؟ مگر نه اینکه بهروز سهرابی نماینده کارگران نساجی سنج در جریان اعتصاب آنها بود و بر همین اساس از آنجا اخراج شد و هنوز هم در آن رابطه دچار مشکل و درد سر است؟ مگر همین نمایندگان اکثریت کمیته هماهنگی از گردانندگان مراسم اول ماه مه سال ۸۵ در خیابان طالقانی نبودند و همه

آنها با تمام توان در آن مراسم شرکت نکردند؟ چرا آقای حکیمی به عمد مراسم اول ماه مه سال ۸۶ را که حدود سه هزار کارگر در آن شرکت داشتند و توسط شورای همکاری که یک رکن آن همین اکثریت کمیته هماهنگی است، برگزار شد را از قلم انداخته و خود حاضر به شرکت در آن نشدند؟ آیا فعالان کارگری اکثریت کمیته در مبارزات طولانی الکتریک رشت که حتی به تظاهرات خیابانی هم کشید شرکت نداشتند؟ و آیا کارگرانی که در کمیته هماهنگی در اکثریت هستند در تمام مبارزات کارگری که امکانش وجود داشته و در شهر خود و یا محل کار خود، فعالانه و با تمام توان در آنها شرکت نکردند؟

در جریان ایجاد شورای همکاری... اقلیت به مخالفت با آن برخاست و تنها به دلیل جدیت اکثریت، کمیته هماهنگی موفق به پیوستن به شورای همکاری شد. و در جریان برگزاری مراسم مشترک اول ماه مه، مخالفت خود را عملاً با شرکت نکردن در مراسم نشان داد و فقط یکی دوفراز آنها لطف نموده و از دور هوای ما را داشتند. بنا بر این اگر در آن موقعیت نیز اکثریت فعالانه عمل نمی کرد نه چنان مراسم با شکوه و موثری در کار بود و نه قادر بودیم برای آزادی محمود صالحی در خیابان شعار بدهیم و همچون یک فرقه باید خودمان را از هزاران کارگر معترض در خیابان جدا می کردیم. اما جالب است که آقای حکیمی نام فرقه ای بر ما می گذارد و خود به همه فعالین کارگری و تشکلهای رادیکال شورای همکاری نام گرهای دیگر میگذارد. آیا به راستی ایجاد شورای همکاری یک قدم به پیش در جنبش کارگری نبوده است و تظاهرات هزاران نفره اول ماه مه را به همین راحتی می توان جمعاً چند ده نفره نامید. اگر ما توانستیم "تظاهرات چند ده نفره" ترتیب دهیم و در حد توانمان در این نوع مبارزه نقش داشتیم آیا ممکن است ایشان بفرمایند کدام تظاهراتهای چندین هزار نفره را ترتیب دادند که ما از آنها بی خبریم؟ خوب شد پس از اینهمه سال ما معنای فرقه ای بودن و جنبشی بودن را با مباحث آقای حکیمی فهمیدیم. فرقه ای بودن یعنی همکاری با فعالین و تشکلهای رادیکال در جنبش کارگری و ایجاد شورای همکاری! فرقه ای بودن یعنی راه انداختن تظاهرات چند هزار نفره کارگری در روز اول ماه مه! فرقه ای بودن یعنی اعتقاد به ضرورت وجود احزاب سوسیالیست در جنبش کارگری! فرقه ای بودن یعنی شرکت در مبارزه جهانی در حمایت از سندیکای شرکت واحد! و جنبشی بودن یعنی همه را فرقه نامیدن! به احزاب سوسیالیست بد و بیراه گفتن! در هیچ شورا و همکاری شرکت نکردن! اکثریت کمیته هماهنگی را هم فرقه دانستن! و بالاخره جنبش را قائم به خود دانستن. یعنی اقلیت کوچک کمیته هماهنگی جنبش است و بقیه فرقه!

در جابه جای حرکت و مباحث اقلیت کمیته هماهنگی برخورد انحصارطلبانه و سکتاریستی به چشم می خورد و نمود دارد. یکبار در جریان پیشنهاد کمیته پیگیری برای برگزاری مراسم مشترک (۲ سال قبل یعنی همان سال ۸۵) این اقلیت که شاید آن موقع در هیئت اجرایی اکثریت داشت در جواب به ایمیل آنها نوشت که ما شما را به رسمیت نمی شناسیم. آیا این شیوه برخورد یک تشکل کارگری برای پیشروی در جنبش کارگری است؟

در جریان مباحث بین آقای حکیمی و بهروز خباز نگاه سکتاریستی و انحصارطلبانه بیشتر بیرون زد. بهروز بر این بند اساسنامه کمیته که در زمان ایجاد تشکل کارگری باید به اعضای وقت کمیته هماهنگی فرا خوان بدهد به درستی انقاد کرد و خواهان تغییر آن شد. بهروز عنوان کرد که کمیته هماهنگی باید از تمام فعالین رادیکال جنبش کارگری و تشکلهای موجود دعوت به عمل آورد تا اقدام به ایجاد چنین تشکلی نمایند. در واقع نگاه بهروز به این

واقعیت بوده و هست که گرایش‌ها و فعالین رادیکال بسیاری در جنبش کارگری وجود دارند که به هزار دلیل ممکن عضو کمیته هماهنگی نیستند و نباید و نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. و در یک تشکل فراگیر باید آنها در کنار هم و در همکاری با هم اقدام به ایجاد تشکیلات مورد نظر بکنند. اما آقای حکیمی در مقابل اعلام کرد که همه کسانی که می‌توانند چنین تشکیلاتی را ایجاد کنند عضو کمیته هماهنگی باید باشند و در غیر این صورت به رفرمیستها و گرایش‌ها راست تعلق دارند. آیا این به راستی نهایت خود محور بینی و سکتاریسم نیست؟ آیا با این روش می‌شود تشکل فراگیر کارگری ایجاد کرد و یا یک فرقه برج عاج نشین خواهیم داشت؟ بسیاری از فعالین جنبش کارگری که یا در تشکلهای دیگری هستند و یا مستقلا فعالیت می‌نمایند بارها با کمیته هماهنگی همکاری و برنامه مشترک داشته‌اند. نمونه بارز آن در جریان اول ماه مه امسال بود و یا در جریان دیگر امور در شورای همکاری این واقعیت را می‌شود دید.

اما در مقاله اخیر آقای حکیمی مسئله به گونه ای دیگر و نمود شده که کاملا با گفته های قبلی وی در تناقض است. در آنجا چنین آمده:

از یکسو به کارگران گفته می‌شود به نیروی خود متشکل شوند، از سوی دیگر با تبدیل کارگران به حامیان فعالان " متشکل در کمیته هماهنگی در واقع این توده به زائده و سیاهی لشکر یا ویتترین این فعالین بدل می‌شود (کلمه ویتترین را یکی از موسسان کمیته به عنوان امری مثبت که کمیته هماهنگی باید آنرا داشته باشد، بکار برد که البته با مخالفت دیگران نیز روبرو نشد)..."

"..... از یکسوملزومات رویکرد جنبشی یعنی بستر سازی و ایجاد روحیه تشکل پذیری در میان کارگران، کمک به ایجاد تشکلهای کارگری در مراکز تولیدی و خدماتی و مرتبط و هماهنگ کردن فعالیت‌های آنها و فراهم کردن زمینه های گذار از تشکل غیر علنی فعالیت کنونی فعالان کارگری به شکل علنی برای بسیج توده کارگران حول ایجاد تشکل سراسری کارگران، سخن به میان می‌آید و از سوی دیگر ایجاد هیئت موسس تشکل ضد سرمایه داری و سراسری کارگران از مجرای عضویت کارگران در کمیته هماهنگی امکان پذیرش مرده میشود، که چیزی جز تبلور و تجلی رویکرد فرقه ای نیست." (نقل از همان مقاله)

بنا بر این به عضویت در آوردن کارگران در کمیته هماهنگی در مقابل تشکل پذیری کارگران قرار گرفته است و ظاهرا در این مدت اکثریت کمیته مشغول عضو کردن کارگران برای تبدیل آنها به ویتترین بوده است و اقلیت بکار تشکل پذیری در محیطهای کارگری به نیروی خود کارگران مشغول بوده است. من به صراحت این ادعا را رد می‌کنم و معتقدم که فعالین کمیته هماهنگی هر جا که توانسته‌اند در جهت تشکل پذیری کارگران حرکت کرده‌اند ولی این از اراده ما خارج بوده که هر زمان و هر جا بتوانیم تشکل کارگری را ایجاد نماییم. شما آقایان که به این کار ظاهرا مشغول بوده‌اید کدام تشکل کارگری را به نیروی خود کارگران ایجاد کردید؟ در کدام مرکز تولیدی و خدماتی شما کمک کردید و تشکل کارگری ایجاد شد؟ شما که جنبشی عمل می‌کنید کدام اعتصاب را سازماندهی کردید؟ از سوی دیگر و از کی عضویت کارگران در کمیته هماهنگی مساوی با فرقه گرایی شده؟ بنا بر این همه ما و از جمله خود شما سر تا پا فرقه ایم. مگر خود شما تمام آشنایان و مرتبطین با خود را به عضویت کمیته هماهنگی در نیاوردید که در قالب اقلیت کمیته هماهنگی در آمده‌اید؟ چطور اگر ما کارگرانی را به عضویت کمیته هماهنگی

در آوریم فرقه ای عمل کرده‌ایم اما شما جنبشی. این واقعا یک اتهام بی پایه و اساس ومبرهن بر همه است. من به همه از همه رفقای عضو کمیته هماهنگی سوال می کنم، در کجا کارگرانی بوده و یا هستند که می توانسته یا می توانند تشکل کارگری خود را در محیط کار خود ایجاد نمایند و ما به آنها را منع کرده و به عضویت کمیته هماهنگی در آورده ایم. اما از طرف دیگر مگر خود حکیمی در بحث با بهروز خباز بر این بند اساسنامه تاکید داشت که در زمان ایجاد تشکل فراگیر کارگری، کمیته هماهنگی به اعضای وقت خود فراخوان خواهد داد. آیا این واقعا یک تناقض آشکار نیست؟ و آیا این بحث که ما کارگران را فقط به عضویت کمیته هماهنگی درمی آوریم و نمی گذاریم آنها تشکل کارگری خود را ایجاد نمایند صرفا برای اینکه به ما مهر فرقه ای زده بشود گفته نشده است؟

بنا بر این ما در کمیته هماهنگی شاهد فعالیت دو گرایش هستیم، کمیته هماهنگی را تشکل ضد سرمایه داری می داند که ظرفیت رسیدن به جامعه سوسیالیستی در آن وجود دارد و هر گونه تشکل دیگر را در مقابل جنبش کارگری می بیند. بر همین مبنا نگاه کاملا سکتاریستی بر آنها حاکم است و نمیتوانند هیچ گرایش دیگری را تحمل نمایند و در واقع جنبش کارگری را قائم به خودشان می دانند. از سوی دیگر و در مقابل گرایشی حاکم است که حالا با اساسنامه پیشنهادیش کمیته هماهنگی را ظرفی برای بستر سازی ایجاد تشکل کارگری فراگیر می داند و در این راستا هیچ تناقضی با مبارزه حزبی دیگر کارگران نمی بیند و در راستای ایجاد تشکل فراگیر کارگری دست یاری و همکاری به جانب همه فعالین رادیکال جنبش کارگری دراز می نماید. اختلاف در دو دیدگاه فوق اختلافی حاشیه ای و تاکتیکی نیست بلکه اختلافی است بین دو نگاه کاملا متفاوت و متضاد در ارتباط با یک تشکل کارگری. در هر قدم فعالیت کمیته هماهنگی این تضاد بر امد کرده و باعث ایجاد بحران در مکانیزم و کارکرد کمیته بوده است. در همکاری و اتحاد عمل، در حمایت و عدم حمایت، در برگزاری مراسم اول ماه مه و... آقای حکیمی مخالفت خود را با در دستور کار گذاشتن بررسی اساسنامه پیشنهادی اعلام کرده، در صورتی که به بحث گذاشتن آن تمایل اکثریت کمیته است و در واقع برخورد آقای حکیمی به معنای زیر پا گذاشتن ضوابط کمیته هماهنگی و نادیده گرفتن حقوق اکثریت است. همه چیز روشن است اساسنامه ای تنظیم شده و به هیئت اجرایی داده شده و آنها نیز برای مخالف به بحث گذاشتن آن نیستند. ولی جناح آقای حکیمی به مکانیزم غیر دمکراتیکی متوسل شده و مانع برگزاری مجمع است. اما به راستی چرا آنها چنین روشی را در پیش گرفته اند؟ آیا دلیلی به جز آن وجود دارد که شاهد تغییر و پیشروی کمیته هماهنگی هستند و آیا بدترین راه را انتخاب نکرده اند؟ آیا مدت زیادی نیست که جناح حکیمی به بهانه های مختلف مجمع را به تاخیر می اندازند و عملا بحران را تداوم می بخشند؟ آیا زمان آن فرا نرسیده که کمیته هماهنگی از این بحران که باعث فلج شدنش شده بیرون بیاید؟ آیا لازم نیست که هیئت اجرایی تصمیم قاطعی برای برگزاری مجمع بگیرد؟ بر اساس تمام واقعیاتی که تا کنون در کمیته هماهنگی وجود داشته، می بینیم که دو گرایش با دو استراتژی متفاوت در مقابل یکدیگر وجود دارند. برای همیشه نمی توان به این شکل ادامه داد. به جای پرداختن به آنچه وظیفه اصلی کمیته هماهنگی است (یعنی بستر سازی برای ایجاد تشکل کارگری) نمی توانیم برای همیشه در گیر مباحث درونی باشیم. مدت زیادی است که درگیر این تناقضیم و نباید بیش از این با آن مماشات کرد.

محمد حسین عضو کمیته هماهنگی